

حاصل نکرده و ذوق میان رسوم و اطلاق آن بود که رسوم فعلی بود تکلف و سبب چنانکه ظاهر بخلاف  
 باطن بود یعنی از معنی خالی و اطلاق فعلی بود محمودی تکلف و سبب ظاهر بود لکن باطن از دعوی خالی  
 مرقش گوید تصوف حقیقی و ابو الحسن ابو شیمه گوید در حقه اهدا علی تصوف است و رسوم  
 با حقیقه که آن حقیقه بلا رسوم تصور هرگز نمی آید حقیقت چنانکه پیش ازین حقیقت بود تا همین وقت صحیح  
 تصوف همین است که رسوم نبود معنی آن در هر کس میورد منکران اگر رسوم مجرد از کار کنند باک نیست اگر  
 عین نیانی را بنکار کنند بکار کل شریعت پیغمبر باشد بیان لباس مرقع به آنکه شعار تصوفه لباس  
 مرقع است و لباس مرقعات سنت است از آنجا که رسول گفت صلی الله علیه و سلم علیه که لباس  
 حتی سجده ا صلواته الايمان في فلكه بكم ديزيكه گوید از مهاب کان النبی صلی الله علیه و سلم  
 یلبس للصفوف ویرگب الحمار دیزیر رسول صلی الله علیه و سلم گفت مرعاشیه را رضی الله عنهما لا یجوز  
 الثوب حتی یرقیه رازع خطاب رضی الله عنهما می آید که وی مرقع دشت سی رقعہ بران گذر شبته  
 و هم از وی رضی الله عنهما می آید که گفت بهترین جاها آن بود که مؤنت آن سبکتر بود و آیه  
 المومنین علی مرقعی رضی الله عنهما پیرایه شیت که استین آن با نگشت بر او بود و نیز رسول را  
 صلی الله علیه و سلم فرمان آمد از نمازی عزوجل بقصر جابه چنانکه فرمود و نیاک قطع هر ای  
 فقیر و حسن بصری گوید در حقه اهدا علی بنقار دیا بر وی را ویندم که همه را جاها می پسین بود  
 و صدیق اگر اندر حال تجرد با همه صوف پوشیده و هم حسن بصری گوید سلمان را دیدم رضی الله  
 عنهما سگی مرقع پوشیده و عمر بن خطاب علی و هم بن جان رضی الله عنهما همین ایس را با جاها  
 پوشین دیدم رقعها بران گذر شبته و حسن بصری و مالک دینار و سفیان ثوری و هم رضی الله عنهما  
 صاحب قع بودند و امام عظم رحمة الله علی در ابتدا صوف پوشیده و داد و طانی رحمة الله علی  
 صوف پوشیده و وی یکی از محققان متصوف بود و بر او هم مرقع صوف پوشیده رحمة الله علی بیان  
 شرطه قع المشرکة و حقه است که از برای خفت و فراغت سازد و چون مصلی باشد هر کجا که پارچه  
 رقعہ بران گذار و در شاخ و اندرین دو قول است گوید که در وقت مرقع را ترتیب نگاه داشتن

شرط نیست باید که از آنجا که سوزن سر بر او بر کشند و اندرین تکلف نکند و گروهی گویند که در مرقع  
 ترتیب درستی شرط است نگاه داشتن و تضریب کردن و تکلف اندر درستی آن از معاملات نقر است و  
 صحت معاملات دلیل صوت اصل صاحب کتاب گوید من علی بن عثمان الجلابی ام از شیخ اشعری ابو  
 القاسم که کانی بر عهدتکما بطوس پرسیدم که در شش اکثرین چه چیز باید تا رسم نقر را سزاوار گردانند گفت سه  
 چیز باید که کم از آن نشاید یکی باید که پاره رست بر تواند دوختند و دیگر سخن رست بر تواند شنیدند و دیگر مای  
 رست بر زمین تواند زد و گروهی از درویشیان با من حاضر بودند هر کسی اندرین سخن تضریب کرد چون رست  
 بر زمین گفتم باید رست آن بود که بفقیر دوزند بر زمین چون قبه بفقیر دوزی اگر نه رست دوزی رست  
 آید سخن رست آن باشد که مجال شنوندن به نیست و بحق و جدا ندران تصرف کنند بهرزل برندگان  
 قهر کنند بجهل و پای رست آن باشد که بوجد بر زمین نهند بهر چه سید محمد ورم علی گفت حساب  
 جزا بهر چیز پس مراد از مرقع پوشیدن مر سبطا فقر اخفت موت دنیا و صدق فقر بخداوند است  
 و باز گروهی اندر رست نیست لباس تکلف نکردند اگر خداوندشان عیالی داد و پوشیدند اگر قیالی داد و پوشیدند  
 اگر برین رست برودند در زندیک آن نبود زوسن که علی بن عثمان الجلابی ام منظرین را پسندیده ام  
 بیان قبه خلافت و سندان بود که در باب تفرقات جمیع اباب تضریب تضریب از صاحب کشف المحجوب  
 میفرمایند اما پوشیدن مرقع مرد و گرو و در رست آید یکی متعلقان دنیا را بود و دیگر متعلقان سالی را و اندر  
 عادت مشایخ رضی الله عنهم چنان رفته است که چون مرید بیکم ترک تعقیق رو بدیشیان کند مروی  
 بسیار اندر سه معنی ادب کنند اگر بحکم آن معنی قیام کنند فیها والا گویند که طریقت مران را قبول نکنند  
 یکسال بخدمت خلق و دیگر سال بخدمت حق و ششم گرامات دل خود و خدمت خلق نگاه تواند کرد  
 که خود را اندر درجه خا و مان نهد و همه خلق را اندر درجه مخدولان یعنی بی تمیز همه از خود برود اندر خدمت  
 جمله بر خود را چنانکه خدمت میکند و خود را اندر آن خدمت بر مخدولان خود فضل می نهد و این  
 خسرانی ظاهر بود خدمت حق نگاه تواند کرد که همه خطبای خود را از دنیا و عقبی منقطع کند و طلق مرقع  
 پوشش کند اگر برای چیزی بپرستد خود را می پرستند و می را در مراتب دل نگاه تواند کرد

که همیشه محرم شد بموم از دل بر خاسته اندر حضرت پس دل را از مواعظ غفلت نگاه میدارود  
 چون این شرط را در مرید حاصل پوشیدن مرقع تحقیق دون تقلید او رسد شود اما آن پوشش  
 که مریدان را مرقع پوشانند باید که مستقیم الحال باشد و از جهه فراز و نشیب طریقت گذشته باشد  
 و باید که مشرف باشد بر حال آن مرید و در سند خرقة در مرآة الامراء است مصنف کتاب  
 فصوح الآداب خلیفه شیخ سیف الدین باخرزی قدس سره همین گلیم سیاه آنحضرت مرعی مرقعی  
 پوشانیده بود آنرا سند خرقة اصل گرفته و میگوید که حضرت شیخ نجم الدین کبری قدس سره از جناب  
 صحیح نقل کرده است که خرقة اصل همین عبا بود که آنحضرت بعلی مرقعی رسید و از علی کرم الله وجهه تا  
 بشایخ ماوست برست رسید و است و نیز میگوید که این معنی حقیقت خرقة است که حقیقتا خرقة اولی  
 همانا در مشرف پوشنده خرقة گردانیده است پس رسول الله صلی الله علیه و سلم حقائق هر از نبوت و ولایت  
 در خرقة و است نهادن گاه آن خرقة را بعلی مرقعی پوشانیده و هم مجد باقر مذکور در کتبه الهدایه میگوید  
 در ملفوظات حضرت با قدس الله تعالی منقول است که فرمودند که در سلسله چستیه و سهر درویش  
 خرقة مستحق از حضرت صلی الله علیه و سلم است و میکنند حضرت سلطان المشایخ در راحت اهل ب و  
 صاحبیر الاولیاء و انجم کجای چست روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه و سلم در شب سراج خرقة از  
 حضرت عزت یافته بود چون از سراج بازگشت صحابه اطلبید گفت که خرقة یافته ام و مرافران است  
 که اثر ایگی بدیم بعد پیغمبر علیه السلام رو بسوی ابو بکر در رضی الله تعالی عنده فرمود اگر خرقة تو بدیم چه  
 کنی گفت من حق و طاعت کنم بعد بهم رضی الله تعالی عنده فرمود اگر این خرقة تو بدیم چه کنی گفت  
 من کنم و انصاف نگاه دارم بعد عثمان رضی الله تعالی عنده فرمود اگر خرقة تو بدیم چه کنی گفت من انصاف  
 کنم و شجاعت و زرم بعین علی مرقعی کرم الله تعالی وجهه پرسید اگر خرقة تو بدیم چه کنی گفت من بر سر  
 کنم و عیب بندگان فدای عزوجل را بسو شرم پس پیغمبر علیه السلام آن خرقة را بعلی کرم الله تعالی وجهه فرمود  
 مرافران فدای عزوجل چنین بود که این جواب گوید خرقة باوی بدی و هم میبوسند آن خرقة  
 بر حسب فرمان الهی که پیغمبر علیه السلام بحضرت علی مرقعی عطا فرموده بود آن گلیم سیاه بود از حضرت

بنام خود و چون منتقل شد و در مدینه بود پس این هشت رسیدند اینجا خرقه مشرقی نام یافت آنرا از حضرت امیر المومنین  
 محمد باقر خود تقبیر برد و صاحب نقیحات از امام محمد بن حسین بغدادی نقل میکند که خرقه خلافت از علی مرتضی  
 بن ابی طالب رسید بلی بن حسین بصری و در کتب خواججه کیل بن زیاد صاحب لطائف الشرفی و تذکره الاولیاء و مؤلف  
 او را نوشته و قواید القواد و غیره و اکثر مشایخ کبار از سلسله برین متفق اند که خرقه خلافت علی مرتضی  
 چهار کس رسید که ایشانرا چهار خلیفه و چهار سرگوشید و در سیر الاقطاب ذکر کرده که علی مرتضی شش خلیفه داشت  
 حضرت امام حسن و حسین و کیل بن زیاد و حسن بصری و او ایس قرنی و قیل ابوالمقدیم شرح بن یان بن  
 امارت قضی الله بنهم کیل بن زیاد از صحبت امام حسن نیز تربیت و فیض یافته است و خواججه حسن بصری  
 نیز با امام حسن صحبت داشت و از کیل بن زیاد نیز فیض صحبت یافت و خواججه حسن بصری بسبب نظر  
 قبول اسد الله الغالب مقتدای مشایخ گردید که اکثر سلاسل از وی بحضرت علی مرتضی کرم الله وجهه می پیوندند  
 رضی الله تعالی عنهم اجمعین و در چهارده خانواده اصل و دیگر خانواده او اجماع نوشته می آید **اول خانواد**  
**زیدیان** زیدیان منسوب بخواججه عبد الواحد بن زید که می میرد و خلیفه خواججه حسن بصری بود و از کیل  
 ابن زیاد نیز تربیت و خرقه خلافت یافته بود بعده میرزا شادان ششستج کسان بنا بر عبد العتی عوف  
 نوشته اند از غایت خلاص خود را زیدیان گویانند چون وقت خواب آنرا رسید خرقه خواججه حسن بصری  
 فضیل ابن عیاض داود خرقه خواججه کیل بن زیاد را با بر یعقوب السوسی عطا فرمود و هر دو سلسله از آن  
 جاری گشتند و **دوم خانواد** **عیاضیان** می پیوندند خواججه فضیل بن عیاض وی مرید  
 و خلیفه خواججه عبد الواحد زید بود و از اکثر مشایخ وقت فیض یافته بود و در تربیت مریدان شایسته  
 عظیم داشت هر که بخدمت او را دست آورد خود را منسوب با او کرد **سوم خانواد** **طاهریان**  
 منسوب گشتند خواججه ایوب بن ادیم و در خرقه خلافت از ستم بزرگ سیده اول سبب بزرگ او حضرت  
 علیه السلام شده و در تمام با حضرت صحبت داشت و از دست وی خرقه پوشید بعده بخدمت فضیل رسیدند  
 نیز تربیت و خرقه خلافت یافت بعد از آن سیر سلوک بخدمت امام محمد باقر تمام نمود و خلافت یافت  
 و عالمی از وی بدست یافت هر که در حلقه از او درآمد منسوب بدو گشت یک شجره او میان ابواسطل

امام محمد باقر خیرت امام حسین بن علی منتفی میشود و رضی الله عنهم چهار مصحح خاندان او **سپهریان**  
 سپهریان منسوب گشته بخواجه هبیره البصری وی مرید و خلیفه خواجه ذریقه مرعشی بود وی مرید و خلیفه  
 خواجه ابراهیم او هم اهل آنروزه خواجه هبیره بهر آن قبول عظیم بود و ارشاد مریدان هر که بخدمت وی ارادت  
 آورد و خود را سپهری گویند **سپهریان** می بوندند بخواجه سمشاء علوی نوری  
 مرید و خلیفه خواجه هبیره البصری وی مرید و خلیفه خواجه ذریقه مرعشی وی مرید و خلیفه خواجه ابراهیم او هم است  
 هر نعمتی و انانیتی که ابراهیم او هم را از خدمت خضر علیه السلام و امام باقر و فضیل عیاض رسیده بود در نوبت  
 عثمانی در آنقرصیات همه را بخواجه ذریقه ایشان فرمود از وی تا حال امانت بطریق سلک صحیح حدیث فرقه  
**معمول است الغرض** مبدای چشتیان از خواجه ابواسحاق است وی از ملک شلم بنیت از وی  
 در بغداد بخدمت خواجه علوی نوری رسید **طریق** پیچیدماری گفت ابو سحاق شامی خواجه فرمود از او روز  
 شمار چشتی تواند شما خواجه چشتی استید پس ابواسحاق با مرید کرد و تربیت فرمود بعد از آن خضر  
 داده در حشر و نشاء و مرید شد از وی خواجه ابوالواحد چشتی و از وی خواجه محمد چشتی و از وی خواجه یوسف چشتی  
 و از وی خواجه محمود چشتی این پنج تن در حشر بودند همچنان از خلفاء ایشان هیچ تن بدیند هستند **طریق**  
 معین الدین چشتی و خواجه قطب الدین چشتی و خواجه فرید الدین چشتی و خواجه نظام الدین چشتی و خواجه  
 نصیر الدین چشتی شجره هر که باین عشق شجره برسد او را چشتی خوانند ز پدایان و عیاضین و آدمیان و  
 سپهریان همیشه در پیلان خلوت داشتند بعد سه چهار روز با سیوه و گیاره جنگلی فطام میکردند و در  
 و قریه نمیرفتند و هیچ جاندار را نمیکشند مسافر و تنها میبوندند و زن و خانه و جامه نمیکشند و نمیکشند  
 جامه افتاده را با خرقه پیوسته و شب و روز با وضو نماز با حضور دل و همیشه میان دل و میوه  
 و ذکر طی بسیار میگفتند و از کسی سئالی نمیکردند هر چه از غیب مطلق میرسد غرض میکردند و اگر طعام با معات  
 میخوردند چشتیان در شهر و قریه مسکن داشتند و با هر فرقه تواضع پیش می آمدند و در تربیت متق  
 شای بزرگ داشتند هر چه صاحب یا خدمت و ذوق بودند و عوس سپهریان میکردند و فقر را  
 بر دنیا جاه می پادند بهر منسوب بطرف چشتیان که عرب سیتانست و زدن بر کنه است از چشتیان

بخارا و مازون قریب است بر برف فرسنگ نازیدن و چشت شهریت که در دره کوه واقع است و در آن  
از بهرات اکنون اورا شافلان میگویند و در عرش شهری است از توابع شام میرسد علاء الدین  
حشمتی زین مقام خیر و اده است سه گز زیند و شان شد یکم چه باک با سیزه گلشن خرابانیم  
**ششم خانوادہ عجیبان** می پویند بخوابه حبیبی و خواجہ مذکور مرید عظیم القلم  
خواجہ حسن بصری بود در مقامات ترک بخرد و در استجابت ما نظیری نداشت سر حلقه اکثر مشایخ بود  
هر که بوی لذت آورد از جمیع نسبتها بر آمد خود را منسوب ساخت همگی آن اکثر کویها سکونت داشتند  
و سفر میبودند و فتوح قبول نمیکردند و جاید مقدار استر عورت نگاه میداشتند و بعد از هفتم و زینک  
حرنا و سکه فرما و نظار می نمودند و جوش و طیور با ایشان الفت میگرفتند **هفتم خانوادہ**  
**طیغوریان** می پویند بساطان العارفین با نیز بساطان می نامند و طیفور است و زینکه قال اولیا  
می نویسند که او صد و سیزده مشایخ را در یافته دست دوازده سال خدمت حضرت امام جعفر صادق  
کرده و از آن حضرت خلافت یافته و میرسد شریف جرجانی و مصنف رسائل علی بن حسین و نحو سید  
بکل صحیح ثابت شده است که ولادت شیخ ابو زینب بعد وفات حضرت امام است و تربیت حضرت ویرا  
بحسب معنی در و عاقبت بوده است نه بحسب ظاهر و صوت هر دو حال مقبول است و در بیان شیخ  
مندی که از حبیبی نیز خرقه خلافت یافته است حضرت شیخ ابو سعید ابو الخیر میگویند که نزد  
عالم از بایزید پیری بنیم و بایزید در میان نه یعنی آنچه بایزید است و در حق خواست شیخ مسعود و شیخ عمرو  
و شیخ ابراهیم و شیخ احمد هر چهار کس بشرف لادت او مشرف شدند از غلبه حق نسبت آبا و عباد  
موصوفه خود را منسوب بوی ساختند **هشتم خانوادہ کرخیان** می پویند بخوابه حبیبی  
کرخی بوی از قدما و مشایخ است کنیت وی ابو محفوظ و نام پدر وی فیروز است صاحب رسائل است  
شیخ معروف را او نسبت واقع است که بدو اولاد طامی و دیرا بحسب شیخ و دیرا بحسب بصری و زینکه  
علیها و دیگر نسبت لادت بحضرت امام علی رضا است و ایشانرا با اسامی آبا و عباد خود الی این نسبت  
و در مراتب الاسرار میگوید بر وی که پدر خواجہ معروف علی نام داشت که مولاد حضرت امام علی



و گویند و نمی بینند حضرت مسلمان شده و معرفت سالکان در بان محرمه خاص حضرت امام نو قلا در  
 خدمت نایب خاص بجای رسید که بشرف تلافی حضرت امام فائز گشت و بموجب اجازتش در کتب  
 که موصی است از نعت او بر سینه دارش او مریدان شکر گشت و حق تعالی او را مقتدای وقت و پیشوا  
 مشایخ گردانید که سلسله مشایخ بهجت خانواد او بسبب رسید او بحضرت امام علی رضی الله عنه  
 بحضرت علی کریم الله وجه منتهی میشود و چنانچه نوشته آید در اثری خواجہ و او در طایفی که مرید و خلیفہ <sup>نایب خاص</sup>  
 بود از غیر خرمه خلافت خواجہ معروف کرخی جاوه است و جمیع مشایخ وقت طریق خواجہ معروف <sup>نایب خاص</sup>  
 او در تربیت مریدان نفع کبری داشت و هر کس بحضرت او را از او بسبب بیعت پذیر خود را منسوب <sup>نایب خاص</sup>  
 در جمیع مسافت گزینان اکثر اوقات بانکه تجرد و خلوت باشند و تلاوت قرآن در ذکر بسیار کنند و از خوش  
 الهی بسیار میگردد و خود را از همه کمتر میداند <sup>نایب خاص</sup> **خانواده سقطیان** می پیوندند خواجہ  
 سری سقطی او مرید و خلیفہ خواجہ معروف کرخی بود در معاملات ترک و تجرد و ریاضت و مجاہدہ و علم  
 و تقوی نداشت بعد از پدر سلوک در ارشاد مشغول گشت اول سزا کس از انجا ملک حلقه از دست  
 او درآمد و از غایت اخلاص خود را منسوب بنسبت او گردانیدند سقطیان صاحبم الدیر و قائم اللیل <sup>نایب خاص</sup>  
 و قنوج کسی قبول نمیکردند بعد از سه روز از خلوت بیرون میشدند وقت شام از وہ خانه در بیرون  
 گرد و با باران افطار نمیکردند و **خانواده جنیدیان** می پیوندند لطایف خواجہ  
 جنید بغدادی او مرید و خلیفہ خواجہ سری سقطی است سوزی سری سقطی را بزرگی سپید که از سر <sup>نایب خاص</sup>  
 مرید کامل میشود و گفت آری چنانچه از ما جنید الغرض کمالیات او را از بی قیاس باید نمود و  
 بالاتفاق مقتدا همیشه ای مشایخ بود که شاه بازاران در سلک و مسلک گشته نسبت با او جدا و شهر  
 محو ساخت از کمال عشق خود را منسوب بدو کردند و حدیث نبوی <sup>نایب خاص</sup> **سقطی** می گویند که  
 مخصوص فرشان او واروده بود الغرض جنیدیان بر قدم توکل میرفتند و در ریاضت و  
 مجاہدہ بسیاری کوشیدند و هر چه از قیاس بی سبب خلق میرسید این افطاری نمودند <sup>نایب خاص</sup>  
**خانواده کازونیان** می پیوندند خواجہ ابواسحاق کازرونی خواجہ مذکور را بر کازرونی

وی هر دو خلیفه ابو عبد الله و خلیفه ابو اسحاق فرمود که چیم ترا بنیادوم و هم دین تو عالم را بطلان تو از ذکر خواج  
 ابو اسحاق در کتب مشهورست که نزد و نیان در میان خلق با حق مشغول باشد و اسما را عظیم و عا  
 بابت هفتت بسیار خوانند و او از حکم خاتواوه طوسیان میسوزند شیخ علاء الدین  
 طوسی از ظاهر طوس بود شیخ نجم الدین کبری که بر فردوس میان یکدیگر اخوت مینویسند و با هم مشغول  
 خدمت شیخ ابو نجیب سهروردی رسیده گفتند که عمر بسیار عا کما که بنیاد شیخ فرمود و ما هم این را  
 بجاییم تا که دست از او بر تکی از دوستان خدایم کنیم شود این راه ممکن نیست هر کس با مخالف  
 خدمت حضرت شیخ و عبد الدین ابو حفص بن عمر بن عویس سهندی شیخ بنیاد شیخ علاء الدین بود شیخ  
 ابو نجیب سهروردی تربیت فرموده و فرق خلافت داده و خدمت کرد و کبر و کس شما با او ای و کس  
 خود با رفته خلق خدا را ارشاد بکنید و شیخ نجم الدین که بعد احوال شیخ ابو نجیب کرد تا تربیت نماید  
 بسیار در خدمت شیخ علاء الدین طوس رفت بر سر ارشاد نشست و جمیع مردم اقتدا بوی کردند  
 هر که بکلیت ارادت او در آن روز انبیا بود کرد طوسیان و فردوسیان هر دو یکدوش و ارشته  
 و سماع میکردند و از میری شنیدند و در قصه و نوایها و ذکر علی در میان ایشان بسیار بود و از هر یک  
 چیزی میرسد می خوانند و هر چه در مجلس ایشان می آمد مومن کافر و غیر و غنی را بر برافتن  
 میکردند مجله در ریاضت بسیار داشتند سلسله طوسیان بر شش واسطه منتهی میشد و از جبهه  
 بغدادی الی اخره سیر و هم خاتواوه کاسرور و بیان میسوزند شیخ بنیاد الدین ابو نجیب  
 عبد القادر محمد بن عبد الله کاسروروی که قریب ایشا تفری بغدادی هر دو خلیفه شیخ و عبد الدین  
 ابو حفص بود شیخ مذکور چهار واسطه رسید الطایفه خواج ضیاء می پیوند شیخ ابو نجیب فرق خلافت  
 از شیخ احمد الغزالی نیز داشت شیخ احمد مذکور بی بی شیخ واسطه الطایفه ضیاء میرسد و محل مقبول  
 شیخ ابو نجیب پیش از ارادت ده سال ریاضت کرده بود و بعد از ارادت و خلافت ده سال  
 سال ریاضت شاقه کشید و درین مدت توبه کرد و موی عظیم طغنه از نفسی با برکت داشت که

شیخ ابو نجیب  
 سهروردی



تجدیدت و بی چهره سینه از عرش تلموش پیش چشم وی مخفی نماند و چون این مشایخ که در سلک او نشسته  
استند در خانوادگی که باشند و از کمال اخلاص همه مریدان او بود و از منسوب به سیاحت و زهد و عبادت  
و خدمت یافت چهار دویم خانوادگی فرووسیان می پیوندند شیخ نجم الدین که در  
از ازا کار فرودوسن بود به اشارت شیخ وجه الدین ابو جعفر از اذیت خدمت شیخ ابو نجیب سپهر روی  
و از بدو از وی فرقه خلافت یافت شیخ فرموده که شما مشایخ فرودوسن استیلا از خانوادگی فرووسیان  
سید شیب و دروغانی می نویسید که شیخ عمادیه سر که اعظم اصحاب شیخ ابو نجیب سپهر روی و شیخ نجم الدین  
کبری از وی ترمیم یافته بود علی و در پشت و سلسله شیخ ابو نجیب پیش و واسطه رسید اسطغانیه  
لیتی و تعدادی می پیوندند و از فرقی فرودوسیان و سپهر رویان و فرووسیان و کانه در میان این چهار  
خانواده می رسد و خانوادگی خدیریان و جنیدیان می رسد به قبطیان و سقظلیان می رسد به کربلای  
نجم الدین مشایخ این فرقه عالی بود می پیوندند خدمت حضرت خلیفه طریقی الرعد و وی از پدر خود امام  
سوسی کاظم نقل کرده و می نویسد خود را امام جعفر صادق زین العابدین و وی از پدر خود امام محمد باقر  
و وی از پدر خود امام زین العابدین و وی از پدر خود امام حسین بن علی که مسمی به علیهم السلام  
علی آفرید و در حدیث المعانی سلسله فرودوسیان نیزین طریق ذکر کرده است که نوشته شده است  
سیرت گوید که شیخ سبزواری در سلسله حضرت شیخ بهاء الدین ذکر کرده و گوید که بعد از امام حسین  
امام امام حسن و مبارک نام علی مرتضی نوشته بود شیخ العظیم ظاهر یکس خرقه از امام حسن بن علی  
رسیده است از آن جهت واسطه می آرد و یک شجره قمار در نیز بواسطه حسن نشانی با امام حسن  
در مقامات است که شیخ نجم الدین که در خرقه از جانب خوابه کیل نماید نیز رسیده است بدین طریق  
که شیخ نجم الدین که به صحبت شیخ اسمعیل قهری رسیده است و فرقه اول از دست وی پوشیده است  
و وی از دست شیخ ماکیل بودی از شیخ محمد و او و المعروف بخاوم القهر و وی از ابو العباس بن  
عمر بن و وی از ابو القاسم بن رمضان و وی از ابو یعقوب طبری و وی از ابو عبد الرحمن  
الملکی و وی از ابو یعقوب نهرجوری و وی از ابو یعقوب الموسوی و وی از ابو احمد نهرجوری و وی از

از خلیفه محرم اسرار علی مرتضی بود که در کرم السید و شیخ محمد بن علی در آنی داشته بود میگویند بنفستاد و مرید میمون  
 خود داشت بعضی فرمود میگویند بعضی خود را کبرویه میگویند هر دو گل از شیخ اندازند که  
 ذکر حضرت نجم الدین کجلا اسمعیل قسری و ابو یعقوب نهر جویری و ابو یعقوب السوسی در کتب  
 مذکور یافتیم درین کتاب نوشته می آید تمام شد بیان چهارده خانواده اصل و دیگر چهل خانواده  
 فرع ازین چهارده استخراج شده اند از انجمن احوال در آنهم خانواده که مشهور اند ذکر کرده می آید  
 انجمن چهل با چهارده می بجزند اول خانواده قادریه نهم ششم مبدای این سلسله از  
 حضرت عوث الاعظم میرسد می الدین عبدالقادر جلی قدس سره مرید و خلیفه شیخ ابوسعید  
 انخروی بود و وی از شیخ ابوالحسن علی القرشی تا حضرت بنیدانی اخره رحمته الله علیه  
 عوث الاعظم را یک فرقه از حضرت امام حسن الرضا بطریق سلسله اجداد خود تیر رسیده  
 به عمل در خانواده قادریه چون سلک را می نویسند و هم خانواده نهم و بیست و نهم  
 سلسله از حضرت خواجه احمد سیوی پیر کسانست وی مرید و خلیفه خواجه یوسف مهدانی است وی  
 از خواجه ابو علی الفارمدی وی از خواجه ابوالقاسم کرکانی وی از ابو عثمان المنعربلی وی از خواجه  
 ابو علی کاتبی از ابو علی رودباری وی از حضرت جیند بقداوی قدس سره الی اخره آنست  
 ذکر ایشان درین کتاب نوشته نمی آید خواجه احمد با شاد پیر خود در کستان بنام سلسله  
 نهم خانواده نوشتند زین سلسله از حضرت خواجه ابوالقاسم بنام  
 باجان اوست خواجه بزرگ مرید و خلیفه میرسد علی کلال است وی از محمد بابا ساکوی از علی رانینی  
 وی از خواجه محمود بنجیر فغوی و از عارف ربوگری وی از عبد الخالق محمد و آن وی از ابویوسف  
 وی از خواجه ابوالقاسم کرکانی صاحب شحات گوید شیخ ابوالقاسم کرکانی  
 در علم باطن بدو باب است یکی بواسطه شیخ ابو عثمان المنعربلی سلسله بغدادی میرسد چنانچه بالا  
 نوشت و باز شیخ ابوالحسن خرقانی و وی را شیخ ابو یزید بطامی و ولادت شیخ ابوالحسن  
 شیخ ابو یزید است بدنی و تربیت شیخ ابو یزید وی را بحسب باطن و روحانیت بود است و در کتاب

نسبت لادوت ابو نیریز بحضرت امام جعفر صادق است رضی الله عنهما وچنانچه ثابت شده است که ولادت  
 شیخ ابو نیریز پیش از وفات حضرت امام است و نیز بهیت حضرت دوی با بحسب معنی و دعائیت بوده  
 است نه بحسب ظاهر و صلوات و حضرت امام را رضی الله عنه بقول شیخ ابو طالب کعب نسبت است که در بزرگوار خود  
 علی آخره و ده مبعوث بن محمد بن ابوبکر صدیق است که پدر او را امام است و از فقهار سبب بوده است  
 و بی نظیر در علم ظاهر و باطن و دیر نسبت لادوت باطن سبحان قاری است و دیر است نسبت  
 باطن حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم به ابی بکر صدیق نیز بوده و مشایخ طریقت سلسله نسبت  
 البیت را رضی الله تعالی عنهم اجمعین از جهت نقاست و عزت و شرف که دارد سلسله است نسبت  
 کرده اند الغرض خواجہ بیاد الدین را در راستگی ظاهر و باطن شایع و عظیم القدر بود و در تربیت  
 مریدان نفسی کبری داشت باندگی مساکین عالم مغلی را با عالم علوم میرسانید اکثر اولیا کمال  
 از آن خاندان بزرگ پیدا آمدند و حضرت بیاد الدین نقش بند را نسبت باطن از روحانیت غایت  
 عبد الخالق فی دانی نیز بود و این باعی حضرت شیخ عبداللہ بلبانی قدس سره دوی دوام فرمود  
 آن نسبت را باعی تاج بیو چشم سره بنیم دوم از ابی طیب ششیم مردم گویند خلا  
 چشم سر نتوان دید آن بایشات ما چشم مردم صاحب اقتباس از خواجہ عبداللہ الزرق  
 که فرزند خواجہ عبداللہ حواری و نقل می نماید که اکثر بزرگان این سلسله کسب روزی حاصل میکردند و  
 تا برین خواجہ بزرگ حکم متابعت میران کسب قالین بافی مشغول بوده است و در مانتی شماره در  
 منظر جان جانان بنویسد کلقب شریف نقش بند از آن است که از ابی کریم شان قالین بافی  
 در آن نقش بندی می نمودند شعری است چون اولیوح ارجمند آن : نرو فقلی بدیع از نقش بندان  
 و غیر کسب نقش بندان با ابی الدین است از جناب مرشد که میرید کلال بودند رحمت الله علیه از آنکه توجع  
 بیاد الدین رحمت الله علیه خروج گل منقش گردیدند و بعضی گویند که چون با با سمانی تربیت اورا  
 سید امیر کلال کرده بود فرمود که بخش بیاد الدین بر بند و بعضی بر آتش هر طالبی که خدمت دوی میرسد  
 از رفیق نظرش نقش معنوی بر دل وی بسته میشد که از آن سبب بمطلوب می پرست و بعضی

می آید که مریدان خود را نقش اسم اله نوشته میدادند که بر دل صنوبری تصور نمایند تا موصوف بصفته  
 القلوب بیت الله گردند چهارم خانوادۀ نوریه منشا خانوادۀ نوریه شیخ ابو الحسن نوری  
 است نام وی محمد بود و معروف است باین بقعور می پدر وی از بنو است که شهری بود در  
 است و مرد منشاء و مولد وی بغداد بود و از جهت و فرقه خلافت از خدمت خواجۀ شهری سقزلی داشت از اقران  
 جید است و محمد علی قصایق و السنین معبر بر دیده بود و در طریق ارشاد قبولی تمام داشت قدس سره  
 پنجم خانوادۀ حضوریه مبدای این سلسلۀ از حضرت خواجۀ احمد حضوریه است وی مرید و خلیفۀ  
 خواجۀ حاتم الامم بود وی از شقیق البلیغی دوی از خواجۀ ابراهیم او هم دوی از امام محمد باقر و دوی از  
 امام زین العابدین دوی از امام حسین شهیدین علی مرتضی کرم الله وجهه از ابو محض بر رسیدند از تنهایی  
 که از بزرگ دیدی گفت از احمد بزرگ تر و بهجت تر بکس نماندیم و خلیفۀ عظیم القدر بود پیش از این است  
 سال قوی داشت در تربیت مریدان قدس سره ششم خانوادۀ شطاریه عشقیه  
 منشا این سلسلۀ در بند از حضرت شیخ عبداله شطاریست وی مرید خانۀ شیخ محمدی عارف بود و وی مرید  
 و خلیفۀ شیخ محمد عشقی الحرقالی بود و وی از شیخ خداقلی ملاذو النوری دوی از شیخ ابو الحسن الحرقالی و دوی  
 از شیخ ابی بلطغز مولانا ترکا طلوسی دوی از شیخ بانیید عشقی دوی از شیخ محمد النعمانی دوی از سلطان  
 العارفین خواجۀ بانیید البیطامی دوی از امام جعفر صادق بن امام محمد باقر الی اخره اول کسی که این سلسلۀ  
 در ملک هندوستان آمد شیخ عبداله شطاری بود بکرم چون در شهر می رسید نقاره می نواخت اگر کسی طالب  
 خدا باشد بیاید من بخدا رسانم در دیار جوینور اکثر مردم بوی تربیت یافتند و در بزرگ بود و نفس پاکه داشت و  
 تلقین او را اکثر کمال بود و چنانچه درین ملک اکثر سلسلۀ اولاد آن جاریست هفتم خانوادۀ حسنیۀ بخاریه  
 که بواسطه ساوات میرسد در طالیف اشرفی منبیه که منشا جمیع فرقه صوفیه و منشا همه سلسلۀ صوفیه  
 علیه حضرت علی بن ابی طالب کرم الله وجهه است بتجسس سلسلۀ ساوات خود همان سعادت ایشانند اشرفین  
 الشیخ المیر المومنین حسن اراوت و خلافت و علوم الهی و تحقیق نامشاهی از حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه  
 اخذ نمود و از قوی با امام زین العابدین رسید و از وی با امام محمد باقر رسید و از وی با امام جعفر صادق

وازوی بابام موسی کاظم وازوی بابایم علی رضا وازوی بابام محمد تقی وازوی بابام علی نقی وازوی  
 بسید علی اشقر وازوی بسید عبداله وازوی بسید احمد وازوی بسید محمود بخاری وازوی بسید جعفر  
 بخاری وازوی بسید علی ابی المویذ بخاری وازوی بسید جلال اعظم بخاری وازوی بسید احمد کبیر لطفی بخاری  
 وازوی بسید المشاخرین و مرشد العالمین حضرت سید جلال مخدوم جانیان بخاری رسید قدس سره و هم  
 لطائف اشرفی منسوبه که منشأ این سلسله سادات بخاری و منشأ نسبت مقامات عالیه می شده آن مقدار  
 حقایق و معارف و خوارق عادات که از وی صادر شد هیچ یکی از شیطانیه و متاخرین ظاهر نشد مگر بحسب  
 و مصدر الغریب بود در ربع مسکون هیچ درویشی نمانده که بلازمت وی مشرف نشده ویر اختلافات  
 و اجازت از صد و چهل و چند مشایخ اهل ارشاد رسیده بود و قاناتیه و ارشاد تمام از شیخ رکن الدین  
 ابو الفتح سهروردی و از شیخ نصیر الدین محمود حقیقه یافته و در غایت آن وی تا حال مدتی و سلسله  
 جاری اند سهروردی و حقیقه سیدم خانواده سادات که بالا گذشت القرض کمال است و اظهر  
 من الشمس است و در وقت خود غوث و قطب الارشاد او بود قدس سره بعد از وی مقامات مذکور  
 خلافت متعدده از وی بمیر سید اشرف جهانگیر سمنانی رسید رحمت الله علیه همیشه خانواده از مدینه  
 منشأ این سلسله از خواجده الدین تابه است وی مرید و خلیفه خواجده فخر الدین تابه بود وی از خواجده  
 شهاب الدین نیاج بود وی از خواجده صدر الدین سمرقندی دوی از خواجده عبدالسلام دوی از خواجده عبدالکریم  
 دوی از خواجده قطب الدین عبدالمجید دوی از خواجده ابوالسحاق کازرونی دوی از حضرت خواجده حسین مازنی  
 بر روی دوی از حضرت خواجده ابو محمد رویم که اعظم خلیفه سید الطایفه جنید بود قدس سره و سلسله مذکور  
 در بلاوات بسیار شایع است و قبولیت عظیم دارد و در شهر جوپور نیز سلسله زاید است و بعضی می  
 آن دیار در آن سلسله هم مرید میشوند هم خانواده انصاریه منشأ این سلسله بحضرت شیخ الاسلام  
 خواجده عبداله انصاریت پیرات قدس سره دوی مرید و خلیفه خواجده ابوالحسن خرقانی بود و خواجده ابوترکیب  
 از مدینه حایت خواجده بایرید بطامی است ظاهر ارات و خلافت از شیخ ابوالعباس قصاب داشت یعنی شیخ  
 محمد بن عبداله طبری دوی از شیخ ابو محمد میری که صاحب کرامات عظیمه و قبله وقت و غوث زمان بود

از اعظم خلفاء سید الطائفة خواجه جنید است که بعد از عبید و دیگر بجاى جنید میر مسند ارشاد نشاندند و این  
 کا قدر در خراسان مخصوص مرد و یار بخت شهرتی معظم دارد و حضرت خواجه عبد السمید صاحبات و صاحبیت  
 ان دیار است شیخ اسلام دعوت و قطب و قدس سره و هم خانوادہ صفویہ منشا و این سلسله از  
 شیخ صفی الدین اسحاق اردبیلی است وی مرید و خلیفہ دو امام شیخ زاهد ابراهیم گیلانی بود وی از میر سید جمال الدین  
 تبریزی و وی از شیخ شهاب الدین بهری و وی از شیخ رکن الدین نجاسی و وی از شیخ قطب الدین الابهری و  
 از اعظم خلفاء شیخ ابو نجیب السهروردی است قدس سره الی آخره مشتقی میشود بسید الطائفة خواجه جنید  
 و این سلسله بسیار شایع است در ملک عراق و خراسان و شان شیخ صفی الدین آن قدر مردم بوی تربیت  
 یافته و فیض مندگشتند که از دیگر مشایخ کم شنیده میشود در ارشاد و مریدان قبولی تمام و فلسفی کمال داشت  
 قدس سره یازدهم خانوادہ عبیدروس سید منشا و این سلسله از میر سید عبد الهی  
 نقی است الملقب بعیدروس وی مرید و خلیفہ شیخ ابوبکر بود وی از شیخ عبد الرحمن و وی از شیخ مولی و وی  
 از شیخ علی و وی از شیخ علوی و وی از شیخ محمد بن علی المقدم و از حضرت شیخ ابومدین مغربی و وی بچند واسط  
 بسید الطائفة خواجه جنید بغدادی میرسد الی آخره و سید عبد العزیز و سید خانوادہ سهروردی نیز فرقه  
 خلافت داشت و سلسله نسب او بحضرت امام جعفر صادق رضی الله عنہ مشتقی میشود مردمی با بکرت عبادت  
 المثل بود کلمات حقایق و خوارق عادات عالی از وی بظهور می آمد سلسله او در دیار عرب و عدن و کجرات  
 احمد آباد بسیار منتشر است جامع علوم صوری و معنوی شیخ علم الهی استی مقدود و ارباب طریقت شیخ  
 بهاد الدین محمد خراسانی درین سلسله بودند و از و هم خانوادہ قلندر پی چند فرقه اند  
 از هر سلسله که خود را منسوب بمشرب قلندر پی گردانند چنانچه محمد قلندر و مریدان وی و گروهی شیراز  
 مشرب عظیم القدر داشتند این بیت از دست بیست ماز و سیاهم و در یازدهم زمان است به این سخن دانند  
 کسی کو آشناست به دیگر شاه جنید قلندر و شاه حسین یعنی مریدان ایشان شیخ شمس الدین تبریزی  
 و مولانا روم و محابوی و دیگر اهل المثل شیخ فخر الدین عراقی و خواجه اسحاق مغربی و خواجه غلام  
 شیرازی علی القیاس بسیار از شاه بازان هر خانوادہ قلندر مشرب بودند و آید اللان اکثر در همین



مشرب می باشند و همیشه در راستگی باطن میگویند چنانچه در تفصیلات آورده که بخدمت مولوی روم  
جامعتی انعام یافتند خدمت شیخ صدق الدین قوتلوی نیز در آن جماعت بود مولوی گفت علوم  
ابدالیم بر جا که میرسیم می نشینیم و می خوریم امامت اهل تصوف و تکمیل لایق اندازد اشارت بخدمت شیخ  
صدق الدین کرد تا امام شد و در طایف اشرفی می نویسد که از سر حلقه پیران حشت خواجه ابو احمد  
ابدال گرفته تا این زمان اکثر خواجه گان حشت با ابدال بودند و کرامات و خوارق عادات عالی از ایشان  
بوجود می آمد و اکثر از ایشان بر مشرب قلندریه بودند چنانچه خلفا حضرت شیخ فرید الدین گنج شکر حضرت  
شیخ علاء الدین علی احمد صاحب حضرت شمس الدین تبرک می رسید محمود گیسو دراز نظامیه و شیخ احمد صاحب  
ردولوی صابری سیر و هم خالوا و فمداریه مشاء این خاندان از حضرت بدیع الدین  
مدرست و در سال ایمان محمودی که تصنیف شیخ محمود مرید حضرت بدیع الدین مدارست می آرد  
مداربن ابواسحاق شامی در ملت موسی علیه السلام و از فرزندان مارون علیه السلام مشاء  
حذیفه شامی بود و تریب و زیور و انجیل را درس میگفت و ویرانه از آن گویند که در اوقات بود  
و میر انگیل و ارشاد و از روح امیر المومنین علی کرم الله وجهه حاصل گشته و بعضی نسبت ارادت و غیره  
طیفور شامی لاحق میکند و این راست یعنی تیره چو که در زمان طیفور شامی و بدیع الدین مدار تفاوت  
بسیارست مگر نسبت از روح در میان آمده باشد بهر حال بدیع الدین مدار از مشایخ کبار بود  
و این خالواد میاریه که از وی ظهور یافته اند از مداریه او پیوسته گویند در حدیثه علیه السلام مشاء که فرموده  
مذکور بطریق اجمال نقل تمام اسامی رجال الم اقطاب غوث و غیره صاحب کتاب  
از کتب معتبره نویسد که از وقت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم تا این زمان همه وقت در ملک  
سلام مذکور بودند و تا ظهور حضرت عیسی و حضرت امام محمد مهدی خواستند بود بلکه شیخ علاء الدین در حدیثه  
و کتاب خالواد معروفه الی نقلی نوشته است که از زمان آدم علیه السلام گرفته تا وقت ظهور با صلی الله علیه  
رجال الله برای محافظت عالم همیشه بودند تا ظهور عیسی علیه السلام و امام محمد مهدی خواهند بود  
توأم عالم از ایشان است و نیز می آید که در زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم

قطب ابدال عصا قرنی بود و عم آونیس قرنی ازین سبب آنحضرت گاه گاه فرمودی که از وی حضرت محمد صلی الله علیه و آله  
 می آید از آنکه قطب ابدال قطب تجلی صفت الرحمن است چنانچه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم قطب عالم  
 تجلی ذات الوهیت است چون قطب مذکور وفات کرد این عظام را محمد صلی الله علیه و آله بر او نهاده میان کوه و زمین  
 بجائی او قطب ابدال شد و باطل حسی و ضد فیه یمانی در آن وقت از جمله صفت ابدال بود نه علی بن القیاس کی  
 میرود دیگری از خلق بر آورده بجائی وی رغب میکنند و هم وی گوید که ایشان مانند می باشند  
 در صفات بشری یعنی سخن نموی آشنایند و بول در غایت میکنند و بیار میشوند و در آن میکت و در آن  
 سخن نمید و فرزندان و اسباب اموال و املاک از مردم با ایشان حسدی بر نموند مگر شوند و آنرا سزا  
 حق تعالی مجال حال ایشان از نظر مردم مستور دارد و گویای آنی تحت قبایلی لا تعیر قوم غیر بر ایشان  
 است و در قبایس الا نوار است که خدیجه یمانی پیغام نشان بدان حضرت نبوی میرسانند و آنحضرت  
 نیز با ایشان سلام میرسانند و اینان نزد او جمع میشوند و علم کتاب سنت از او اخذ میکنند و باهاست  
 او نماز میگذاردند اما تمیز از خدیجه رضی الله عنه کسی بجز ایشان را نمیدید و فی کتاب کعبه الجواب است خداوند  
 سبحانه و تعالی برمان نبوی را باقی گردانید است و اولیا را سبب اظهار آن کرد و تا پس است آن حق  
 و حجت صدق محمد صلی الله علیه و سلم ظاهر شد باشد در ایشان اولیای عالم گردانید تا حشر حدیث و میراث  
 اندو راه متابعت نفس را در نوشته از آسمان باران بر کاتبه اقدیم ایشان آید و از زمین نبات بعضی  
 احوال ایشان روید و بر کافران مسلمان حضرت جهت ایشان یابند و هم مکتوب هشتم صحیح نبوی است  
 که ایشان چهارم از آنکه مکتوبان اند و هر یک یک را شناسند و مجال حال خود را ندانند و مانند کل احوال از  
 خود و از خلق مستور باشند و هم در مکتوب و هم در نجات کجا جبار بدین وارد است سخن اولیا بدین مطلق  
 و مر خود اندین معنی خیر بیان گشته است در لطایف شریفی که اکثر مکتوبان ظاهر در بیان خیر  
 آشنایانند غیر از مکتوب اهل باطن ایشان را شناسند و هم در مکتوب است اما آنچه اهل حل و عقد اند و مکتوب  
 در گاه حق اندستند آنکه مر ایشان را تعبیر خوانند و چهل دیگر اند که ایشان را کبیر خوانند و هفت که  
 دیگر اند که ایشان را ابر خوانند و پنج دیگر که مر ایشان را نجبا خوانند و چهار دیگر اند که ایشان را اوتان خوانند

و سدیگر اند که ایشان را اقتضا نداشت و یکی دیگر که هر دو قطب عزت و این جمله بگوید را ایشانند و اندام و باطن  
 یکدیگر محتاج باشند و بدین نیز اخبار مروی و ناطق است اهل حقیقت بر حجت این مجمع اند صاحب کتاب فتوحات  
 مکیه معنی الرضه در فصل سه و یکم از باب صد و نوزدهم از آن رجال سفیحانه را ابدال گفته است و در آنجا ذکر  
 کرده که حق تعالی سبحان زینج را صفت اقلیم گردانیده و هفت تن از بندگان خود برگزیده و ایشان را ابدال  
 نام نهاده و وجود هر یک را یکی از آن هفت تن نگاه میدارد و گفته است که من و حرم من که با ایشان جمع شد  
 ام و بر ایشان سلام گفتیم و ایشان بر من سلام گفتند و با ایشان سخن گفتیم فماریت فیما کانت حسن  
 مستجاب منہم و لا اکثر شقلا منہم یا الشیخ و فرموده است که مثل ایشان تیرندیدم مگر یک کس  
 تو نیستی شیخ طریقت شیخ فریدالدین عطار قدس سره گفته است قومی از اولیاء اله عزوجل باشند که ایشان را  
 شایخ طریقت و کبریا حقیقت اولیایان نامند و ایشان را در ظاهر به پیری احتیاج نبود زیرا که ایشان را  
 حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم در حجر عتبات خود پرورش میدهند بی واسطه غیر پیری چنانکه اولیای  
 خداوند صلی الله علیه و این عظیم مقامی بود و پس عالی تکرار اینها رسالت و این دولت بگردوی نماید **ذالک**  
**فصل فی التذکره من کتبات شیخ** همچنین بعضی از اولیاء اله که مشایخ آنحضرت اند  
 صلی الله علیه و سلم بعضی از طالبان را تربیت بحسب حاجت کرده اند بی آنکه او را در ظاهر پیری باشد و  
 این جماعت نیز داخل اولیایانند و بسیاری از مشایخ طریقت را در اول سلوک توجیه باین مقام بوده است  
 چنانکه شیخ بزرگوار شیخ ابوالقاسم کرکائی طوسی و اگر سلسله مشایخ حضرت ابوالخباب شیخ نجم الدین الکرکی  
 با ایشان میسرند و در از طبع شیخ ابوسعید ابوالخیر و شیخ ابوالحسن خرقانی اند قدس الله تعالی ارواحهم و  
 ذکر این بوده که علی الدوام گفتی اولیایان و پس صاحب رسالت خاقان و او میگویی که در کتاب فضل الخطاب  
 احوال رجال از فتوحات کی نقل کرده است که هر دو انده صنف اند موافق آنچه اشاعره در حدیث  
 آورده اند یعنی ایشان را خلیفه میگویند از یک امام بر میفیند و چنانچه حضرت سید محمد کی من در کلام  
 صاحب فتوحات کی از شیخ داؤد قیسری قدس سره در بحر المعانی نقل کرده در این تفصیل داؤد  
 در تشخیر نمود است و گفته که هر رجال الهی وقت ملاقات کرده ام و از هر یکی نعمت های اتم و مقامات

همه را مشاهده کرده ام اول قطب دوم مغوث سوم امامان چهارم اوتاد و پنجم ابدال ششم اختیار  
 هفتم ابراهیم ثامن نقیبا نهم نجبا و هم عمده یازدهم مکتوبان دوازدهم مفرزان پس باید دانست  
 که قطب عالم در هر زمان یکی میباشد و وجود جمیع موجودات سفلی و علوی بوجود قطب عالم قائم است  
 و دوازده اقطاب دیگر اند ذکر آنها پیشتر بجای خود کرده آید و باید دانست که قطب عالم را فیض از حق  
 تعالی بواسطه میرسد و قطب عالم را قطب کبر و قطب انبساط و قطب انقباض نیز گویند که  
 قائم موجودات سفلی و علوی از برکت وجود است و در آفتاب است که علامت قطب انبساط است که  
 نور تکمیل که رنگ سبز دارد و گاه گاه نور سرخ در میان او مینماید بی جهت از همه اطراف در یک  
 چشم کشاده و چشم بسته همه برابر بیند و بحقیقت آن نور خاصه مصطفی است که بوسیله بر تو انداخته  
 و این قطب مدار را دوازدهم میباشد که ایشان را صاحب فتوحات می نامانند که بیست و یک  
 میباشد و دوم بدست چپ بدست راست عبدالملک است و بدست چپ عبدالرب است و تیسرین  
 که نامش عبدالملک است از روح قطب ارض میگیرد و بر اهل علوی اقامت نماید و وزیر بسیار که نامش عبدالرب  
 است از دل قطب ارض میگیرد و بر اهل سفلی اقامت مینماید و چون قطب مدار از دنیا ارتحال کند یعنی  
 رود وزیر چپ عبدالملک قائم مقامش گردد و اسم قطب مدار عبدالرب می باشد یعنی در آسمان وزیر چپ  
 عبدالرب گویند اگر چه نام وی دیگر باشد علی بن ابی القیس جمیع رجال البر در باطن بنام دیگر میخوانند با اسم  
 آن شخص مخاطب میکنند وزیر بسیار عبدالرب را بجای عبدالملک ساند و ابداً از بدلا که بر قلب ابراهیم  
 او بجای عبدالرب ساند پس عبدالملک قطب مدار شود و عبدالرب عبدالملک کرد و ابداً از بدلا بود و قطب  
 عبدالرب رسد همچنین تا روز قیامت باقی اند فاما الا قطب تبهم علی قلوب الانبیاء علیهم السلام و از زود قیامت  
 اند که بر قلب بعضی انبیاء است و قطب اول بر قلب نوح علیه السلام و در او هر کس است و دوم بر قلب ابراهیم  
 و سواد سوره اخلاص بر قلب موسی و در او سوره اذا جاء نصر الله و در او سوره فتح و سوره فلق  
 بر قلب داود و در او سوره اذا زلزلت الارض ششم بر قلب سلیمان و در او سوره واقعه هفتم بر قلب داود  
 سوره یقین هشتم بر قلب یونس و در او سوره نمل و سوره یوسف و در او سوره یونس و در او

سوره القام یازدهم بر قلب صالح و در او سوره طه و نازدهم بر قلب شیشه در او سوره ملک است  
 جمله اقطاب کوره و نازده قطب اند حضرت عیسی علیه السلام و مهدی علیه السلام از ایشان خارج اند بلکه  
 آنان مکتوبان اند از قسم مفروان و قطب یار بر قلب محمد علیه الصلوٰة والسلام می باشد و سکونت ایشان  
 در شهر کلان و اقطاب و نازده گانه محکوم قطب اند و بر قطب رحمت اقلیم اند و پنج اقطاب  
 ولایت بمن میباشد و ایشان از قطب ولایت گویند و اقطاب قائم بر قطب اقلیم گویند و فیض قطب  
 بر اقطاب قائم وارد است و فیض اقطاب بر قائم بر اقطاب ولایت وارد است و فیض اقطاب ولایت  
 بر سایر اقطاب وارد است همین موانع فیض بر میدارند تا قیام قیامت میرسد  
**محمد جعفر کی** در بحر المعانی منیوی شرحی ترقی کند قطب ولایت گردد و قطب ولایت قطب اقلیم  
 شود و چون قطب اقلیم ترقی کند بعد از آن که در زیر یار قطب نشا و است رسد و این قطب اقلیم بلبل  
 قطب اقلیم علی السلام او را قطب اقلیم گویند بعد از آنکه به سوس محل قطب نشا و کرد یعنی قطب عالم رسد  
 که قطب عالم را حیات و افر باشد و در سلوک بود و ترقی کند بمقام فروانیت رسد و هم آنجا منیوی که  
 حضرت شیخ نصیر الدین محمودی در جوامع و بلوی مدت است و شصت سال و سه ماه و دو روز و در  
 قطب مداری بودند و شهر طحیل این مرتبه داده بودند چون تحمل را بسر بردند بعد از مدت مذکور و مقام  
 فروانیت نزول فرمودند در آن مرتبه اسم مبارکش اقطاب عبد اله میخوانند چون در مقام فروانیت  
 بعالم بقار حلت کردند و زیر دست همین ایشان شیخ نجم الدین دمشقی که عبد الملک نام داشت بجای  
 ایشان قطب بنیاد شدند و قطب ارض از عرش تا فرشتگان تا اثری منصرف باشد و چون ترقی کرده بمقام  
 فروانیت رسد تعرفات محسوسه چه که فروانیت مقام انبساط و موانع است پس او را اروانیت  
 فرود آمد و هر دو حق کرد و لطایف اشرفی از صاحب فتوحات کلی نقل میکند که حضرت رسالت پناه  
 از نبوت در افراد بوده و حضرت علیه السلام نیز در افراد است از بحر المعانی گوش و لر که مراد اقطاب  
 و قطب است اقطاب ایشان اند که اگر در اولی را از ولایت معزول کنند و دیگر بجای او نصب  
 نماند و اینها مرتبه قطب مداری که قطب عالم است اگر او خواهد که اقطاب را از مقام قطب معزول





معنی گفته چنانچه از زید بن مارون آمده که ابدال اهل علم اند و امام محمد گفته ابدال اگر اصحاب حدیث باشند  
 پس چه کسان باشند و تاریخ بغداد خطیب کتابی آورده است که گفت نقبای سیدانند و نجاشی  
 و دیگر کلاچیل و اختیار هفت و عد چهار و غوث یکی مسکن نقبای و در مغرب است و مسکن نجبای مصر و مسکن ابدال شام و  
 اختیار سیاح اند و در زمین محمد و گوشتهای زمین اند و مسکن غوث که مبارک است و چون عارض میگردد  
 مرغام و عامیگشت و اقبال مینمایند و بر آمدن آن حاجت بعد از آن نجبای بعد از آن ابدال بعد از آن اختیار  
 بعد از آن هر که مستجاب شد دعای ایشان فبا و گره اقبال میکند غوث و اجابت کرده میشود و دعا  
 غوث پیش از تمام شدن و در فصل الخطاب خوانم محمد یار سانیوسید که بقول صاحب فتح حیات سکه  
 اوقات نهایت نیست بر صفت قطبی میباشد چنانچه قطب آرد و قطب نما و قطب یوفار قطب توکلان  
 چنانچه در فضیلت حضرت احمد جام قدس سره را قطب اولیا نوشته است و در تمام ربع مسکون بیست  
 میباشد که او را قطب ولایت گویند قطب جهان و قطب جهانگیر عالم نیز نامند که صحیح استام ولایت نوی  
 توام دارو علی بن القیاس بر هر مقامی قطبی که بر هر مقامی آن مقام و تیر میفرماید که برای محافظت بر تیر  
 از قرابت عالم یکلی الیه میباشد که قطب آن فریاد است خواه در آن فریاد مومنان باشد خواه کافران غیر  
 اگر مومنان اند در تحت قبی اسمها دی پرورش میباشد و اگر کافران اند در تحت اسم زلزله هر دو صفت یک  
 قوت اند من قیوم قیوم و میر محمد خنجر یکی میفرماید که مشاهده آن حضرت لایزال از چشم خلایق مستور است و خیر اهل  
 و انسان کامل ایشان را ندانند و نه بینا از ایشان گروهی نیست کس که آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 نشان میدهند بدلائل امتی که بعد از این هفت ابدال در هفت اقلیم اند هر بدلی و اقلیم میباشد در فرادرس  
 علموزان اقلیم خود میکنند و چون یکی از ایشان را موت آید یکی را از موتی بجای او نصب کنند بدلائل استغیبه  
 در مشارب هفت نبی علیه السلام اند یکی از آن عبدالحی و در اقلیم اول بر قلب بر اسم علیه السلام است  
 در اقلیم دوم بر قلب موسی علیه السلام و عبدالمردود در اقلیم سوم بر قلب یارون علیه السلام و عبد القادر  
 در اقلیم چهارم بر قلب ادریس علیه السلام و عبد القادر در اقلیم پنجم بر قلب یوسف علیه السلام و در اقلیم  
 در اقلیم ششم بر قلب عیسی علیه السلام و عبد البصیر در اقلیم هفتم بر قلب آدم علیه السلام و این هفت ابدال حضرت

خضر علیه السلام است و در تظیف ایشان مدوی و منعم نعتی است و هم میفرمایند که هر کی ابدال ببارق عمارت  
 الهی عارف اند و مانند کواکب بر سبب استقامت ایشان همه تاثیر داده است و در ابدال از سعادت مذکور عب القادر  
 و عبد القادر و ولایتی و یا بر قومی که قهر است و یا مهتر است ایشان بقوم و معجزانم و همیشه در هر کجا که مشهور است  
 آن ولایت و آن قوم بواسطه اقدام ایشان میباشند و سید و نجاه و نعت ابدال در کوه ساکنین خود  
 ایشان اشکم در خفاست و بلوغ نیابان و با معرفت کمال مقید اند میری و نظیری ندارند چنانچه در حدیث صحیح از  
 عبد البر بن مسعود رضی الله عنه روایت حدیث است ان الله خلق خلقه من طين فقالوا من على قلبه و هم عليه السلام و له  
 اربعون قلوبهم على قلب موسى عليه السلام و له سبعة قلوبهم على قلب ابراهيم عليه السلام و له ثمانون قلوبهم  
 جبرئيل عليه السلام و له اربعة قلوبهم على قلب سماعيل عليه السلام و له احد قلبه على قلب ابراهيم عليه السلام  
 چون یکی از ایشان فوت میشود چهار او از چهار و بجای چهارم از پنج و بجای پنجم از ششم از ششم از هفتم  
 بجای هفتم از سید و بجای سیدم از زمام صوفی سیرت را نصب میکنند و این جمله در استر تیب مذکور فیض از قلب  
 ابدال میگردد که دل او بر دل ابراهیم است و هم میر میگوید بدو چهار صد و چهار صد و چهار صد و شصت و چهار  
 ذکر کردیم و چون بگذرد کما قال علیه السلام بدلائل ائمتی اربعون رجلاً اثنا عشر بالشام ثمانون عشرون بالخراسان  
 ثمانون العتس می آرد که یک از اولیا من حیث الولاة و الاستعداد نیز قدیم می از انبیا اند علیه السلام یعنی  
 مبداء تعیین آن علی همان اسم است از اسماء الهیه که مبداء تعیین آن نمی است لیکن مبداء تعیین انبیا علیهم السلام  
 کلیات اسماء اند و مبداء تعیین اولیائی که زیر اقدام ایشان اند در همه اله جریات آن اسما و حدیث صحیح در حق  
 سید مرتضی از رجال الغیب آمده که چند تن از ایشان بر قلب ابراهیم علیه السلام باشند و چند تن بر قلب نبی  
 علی نبیا و علیه الصلوة و السلام در لطایف اشرفی مینویسد که آنحضرت صلوات الله علیه جمع عالم را در دست  
 ترخ کرده اند نصفی شرقی و نصفی غربی از عراق نصف شرقی خواسته اند چنانچه خراسان و هندستان و <sup>کستان</sup>  
 و سایر بلاد شرقی در عراق داخل است و از شام بغت غربی و بلاد مصر و مغرب غیره سپه داخل شام است  
 پس فیض از چهل تن مذکور بر تمام عالم ناشی است و صاحب کشف المحجوب و اکثر مشایخ سیرتین چهل ابدال مذکور  
 از چهل ابدال قرار داده اند هر دو حال مقبول است امیر سید محمد جعفر کی در بحر المعانی میگوید که چهار ابدال اند

که چهار رکن عالم ساکن باشند یکی عبد الوود در ادر معرب دویم عبد الرحمن در مشرق سوم عبد الرحیم در جنوب چهارم  
 عبد القدوس در شمال ملاقات کرده نام یکی را بجای دیگری بعد فوت او میباشند چهار رکن عالم بوجود این  
 چهار رکن و معبود است و امیر سید محمد گیسو دراز در مظهر جامع الکلمه میفرماید که ابدال برای تصفیه دل عرفان  
 با شیر آتش کرده میخورند از آنکه در میان خویش درازند او را بدیند و این را اثری ظاهر گویند و میان ایشان  
 بوزن چند در خمیری لطیف بطریق آب بزرگ سفید و سرخ و زرد و سیاه منظر و خوش بودار میباشد و از  
 خوردن آن در کلام حلاوتی و دل را فرحتی حاصل میشود که انرا احدی و اندازی نیست از ایشان پرسیده شد  
 که این چیست و از کجا است گفتند در بنی اسرائیل درختی هست میباشند این بار آن درخت است و این آب  
 شیر و دوست صاحب بحر المعانی میگوید که نقبا سیصد اند اسامی کل نقبا علی است و نقبا هفتاد اند اسامی کل نقبا  
 حسنیست و اختیار هفت اند اسامی ایشان حسین است و عمده چهار اند اسامی ایشان محمد است یکی غوث نام علی است  
 است و بعد از غوث غوث عمده و بعد از عمده انبیا و بعد از انبیا و بعد از نقبا و بعد از نقبا یکی از خلق بود  
 بجای آن رسالت و غیر در بحر المعانی مسکن نقبا زمین مغرب است و سکونت نجبا در مطر است انبیا مسکنی و قرار می ندارند  
 و عمده در زوایای ارض میباشد و مسکن غوث مکه است و این راست نمی آید که مجاورت کعبه غوث را لازم شرط  
 نیست چنانچه در نقبات آورده که نایب شخص است که اورا غوث و قطب نامند ولیکن مقتدا و این عاقلان صاف متوجه  
 علی در اکثر تصنیفات خود میفرماید که غوث جدا و قطب الاقطاب جداست میسر سید شرف در لطائف اشرفی میفرماید  
 که اگر وجود غوث و وجود قطب الاقطاب در عالم نباشد تمام عالم زیر و زبر گردد و اما چون غوث ترقی کند  
 افراد شود و چون قطب الاقطاب هم ترقی کند افراد گردد و چون افراد ترقی کند قطب وحدت شود و قطب  
 قطب حقیقی نیز گویند یعنی بمقام معشوقی رسد در لطائف اشرفی است ای محبوب گوش و ار که مقام افراد نوشته می آید  
 اما المقفودون فمنهم من یو علی قلب علی کرم الله وجهه و یو علی قلب محمد علیه الصلوة والسلام ای محبوب افراد  
 کامل و غیر کامل افضل اند بر قطب الاقطاب اما افراد کامل منظر و چه تفرد روح کلی علی اند و غیر کامل  
 منظر و چه تعلق روح علی اند کرم الله وجهه و در تفرد و تعلق فرق بسیار است بحر قطب مدرسی  
 سالی در سه چهار ماه و یا باشد و بعضی را سالی و سه سال و سه ماه و هشت روز و بعضی را هشت سال و سه ماه و دو روز

و بعضی را نسبت به پنج سال و بعضی را نسبت به ده سال و یا نوزده ماه و نسبت به نوزده ماهی یا نوزده سال و پنج ماه  
و در روز و از سه و سه سال و چهار ماه و یا نوزده سال و پنج ماه و در روز نقصان نبود  
اگر در هر یک از اینها تقدیر میرسد علت میکنند و نگردد در سلوک غیره که در ترقی میکند و در مقام اولیاء میرسد  
و غیر از آن پنج سال است نه زیاد نه نقصان اگر در هر یک از اینها تقدیر میرسد علت میکنند و نگردد در هر یک از اینها  
در سلوک ترقی میکند تقدیر حقیقی میرسد و غیر قطب حقیقی نسبت به سه سال و ده روز است در مقام  
مقام معشوق نیست یعنی قطب وحدت و مرتبه معشوق است که هر چه معشوق گوید حضرت حق آن کنایه است غیر  
قطب است و تصرف و افراد متضمن از عرش تا شری است و قطب مدار همیشه در تجلی صفات است افراد همیشه  
در تجلی ذات است و قطب در تمام است و افراد آنقدر است و بعضی اولیاء در تجلی افعال و بعضی در تجلی  
اسما و بعضی در تجلی آثار و بعضی در مقام محو و بعضی در مقام سکر و بعضی در هر دو باشند اولیاء این  
مقامات اکثر اولیاء اهل فرزانیت بیرون این مقامات تجلی دانند و فرزانیت بی مکالمات است ای تجرب  
اما بقدر افراد القادون نیست بسیار اند و از چشم مردم ظاهرست و از نگاه اندک قطب است و بعضی از قطب است  
و اندک و بتدریج گاه که افراد کامل که مقام هر چه در ترقی علی مراد سلوک ترقی کنند و قیاساً مقام اولیاء  
علیه و سلم نیز در سلوک ترقی کند و قطب حقیقی که مقام معشوق است یعنی قطب وحدت است ای محبوب  
در نهایت این مقام از کل اولیاء و در کس رسیدند حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی و حضرت شیخ سلیمان  
اولیاء با اولیای ای محبوب فرزانیت مقام لاهوت است و از هر دو در اصل لاهوت است اما  
از قانون خوب است که چون کلامی مخالف گویند چیزی خدمت کنند چیزی زیاد باشند تا ما هر  
محرمان حقیقت باشند پس لا تمنع است یعنی افراد را تجلی صفاتی نیست و هر دو اسم ذات است یعنی اولیاء  
مگر تجلی ذات پس اهل فرزانیت را دوام مقام لاهوت است یعنی تجلی ذات و لاهوت خود یعنی فرزانیت  
مقام نیست که خارج از شش کار است و این نظر مقام که احوال میکنند و او مقام غایت با سنا چهار  
مقام گویند که مقام لاهوت است اما مقام ندارد و آنچه که صاحب کبر معانی بیان نموده از علم یقین از  
حقین یقین نیست بلکه مشابه حقیقت یقین است و اسفل مقام جبروت است یعنی مقام جبروت که خلاف

و باین مقام قطب عالم متصرفت آید و پیش تا شری که حیر و کسر و در حد و است و قطب عالم را فیض از عرش است  
 که قطب بعزیزیت و نصیبت دارد و این مقام را حیر و کسر از آن گویند که کرامات و معجزات اولیا و انبیاء  
 آخرین عالمست و در عالم حیر و کسر مقام فردانیت است یعنی لا بهوت و در عالم فردانیت حیر و کسر کفر است  
 اما افراد قادر اند بر عالم بیروت اگر چه حیر و کسر مشغول شوند از فردانیت که تجلی ذاتی است بر تقدیر است  
 و افراد مستور باشند چه اگر مقام فردانیت مقام لا بهوت است صاحب کتاب عروه و فصل الخطاب  
 حضرت الیاس و خضر را رجال الیه گفته است قطب افراد را از استیلاک شهودات ذاتیه چند ان تجلی  
 به عوالت ارشاد منی باشد کافی کتب القوم در مکتوب صد و بیست و چهار شیخ ناشیخ عبدالقدوس  
 نگوی مشدس سره مستور بود سوال قدری خراش این مضمون در دل بود عرض کرده اند که  
 در مکتوب پانزدهم حضرت شیخ شرف الدین میری قدس سره می آرند و علیه الاولیا از حضرت پناه  
 علیه السلام منقول است که در عصری چهل کس باشند که دل ایشان چون دل موسی علیه السلام  
 بود و هفت کس باشند که دل ایشان چون دل ابراهیم علیه السلام بود تا آخر حدیث تا آنجا که میگوید  
 یک کس باشد که دل او چون اسرافیل علیه السلام بود پس ازین حدیث ظاهر بود حیر نیزم میشود و این  
 دل را اسرافیل را دوم فوقیت او بر پیامبران و بار بار در مکتوب حضرت قطب عالم دستگیر مخرج  
 میشود که فرشته دل ندارد و لاجرم در سر او چه خاص گذر ندارد و اما جو التوفیق بلطف تمام باین فرایند  
 بچوب تقریب و فضلی جزئی که با اعتبار عالم تقدیس و طهارت است تقاضای فضل کلی نمیکند زیرا که در  
 اعتقاد است که پیامبران بر جمیع ملائیک فضل دارند و فضل اولیا و مقرب نیز بر عوام ملائیک است و این  
 از آن است که ملائیک دل ندارند و در سر او چه خاص گذر ندارد که دل دارد و خلیفه رحمان است  
 و همیشه سجده است و هم محبت است که تعالی بوم القیامت و این روایت در معدن الظرف شرح شامی  
 تصنیف عبیدی سلمی اللته والدین بدو لوی رحمة الله مخرج است در بحث فی تحقیق خیر الانسان اصل  
 روایت آنست که سوال کرده اند در حدیث انسان که حیوان ناطق است ملک جن درمی آید و این  
 که در حدیث نطق جنائی است فیخرج الملك النجی لعدم الجنان لها و درین هیچ شک نیست که هر چه در دل